

بررسی صفات منافقین از منظر قرآن کریم

محمدجواد ذلیخایی^۱

پاییز ۹۷

۱. پایه پنجم، مدرسه علمیه رسول اکرم صل الله و علیه و آله مریانج.

از جمله مسائل شبهه برانگیز مسئله نفاق است، که در این زمینه شبهات متعددی مطرح می شود از جمله تفاوت بین نفاق و تقیه و... سرآغاز اصل نفاق زمانی است که عداوت دو گروه در حد اعلی قرار گیرد، گروه معاندِ حق طریق عداوت خود را در مسیر نفاق قرار می دهند، و اهداف خود را از این طریق پیگیری خواهند کرد؛ خطرات این نحوه مبارزه بسیار زیاد است، زیرا شناسایی افراد این گروه بسیار دشوار است. قرآن کریم به عنوان کتابی الهی در صدد بیان صفات و خصوصیات این گروه است، که هدف این آیات شناسایی منافقین بوده که به عبارت دیگر انسان با مطالعه قرآن کریم به خصوصیات منافقین پی برده و با شناختی که پیدا می کند توانایی برخورد با این جریان را کسب خواهد کرد، اگر نسبت به مسئله بررسی شده در مقاله تامل شود میتوان جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی هر جامعه را مورد بررسی قرار داد.

کلیدواژه: نفاق، منافق، ایمان، تقیه، تزکیه نفس، ارتباط ولایی.

یکی از مباحثی که نسبت به اهمیت زیادی که دارد، به آن کمتر پرداخته شده است، بحث نفاق است.

در عصر آخرالزمان با توجه به حوادثی که در آن رخ میدهد، بحث ایمان واقعی و ایمان ظاهری که همان مومن و منافق است از اهمّ مباحث می باشد.

در تشخیص مومن و منافق باید بسیار اهل تدبّر و تعقل بود تا بتوان تشخیص مسئله داد که هرگز این عمل کار آسوده‌ای نخواهد بود و باید ابزاری در دست داشت تا بتوان این دو را از هم تمییز داد.

نویسنده این مقاله با توجه به اهمیت این موضوع مطالبی را حول محور نفاق مورد بحث قرار داده است؛ اهمیت این بحث از آنجایی مطرح می شود که بدترین ضربات بر پیکره‌ی اسلام از جانب جبهه نفاق بوده است، از دیگر اهمیت های بحث مذکور این است که مرز بین مومن و منافق باریک تر از یک تار مو می باشد که باید بسیار مراقب خود بود که در کدام طرف این باریکه قرار داریم.

آنچه که در این مقاله مورد بحث واقع می شود، خصوصیات فردی و اجتماعی منافق است، هدف این امر جلوگیری از سرایت این صفات پست که در عین حال ظریف نیز می باشند در روح ملکوتی انسان است؛ انسان مومن همواره باید در حال جهاد باشد، شخصی که نام خود را مومن نهاده و اهل جهاد نیست، نسبت به سایرین بیشتر در معرض نفاق قرار دارد؛ عرصه های جهاد مومنین در دو دسته جای میگیرند: الف) در عرصه شخصی؛ یا همان جهاد با نفس ب) جهاد در عرصه اجتماعی که در این مقاله مقصود شناخت صحیح این دو عرصه می باشد.

مومن حقیقی کسی است که جهاد با نفس را سرلوحه زندگانی خود قرار داده است، که این سوال پیش می آید که

آیا ارتباطی بین منافق و تزکیه نفس وجود دارد؟

مومن واقعی و حقیقی هرگز نمیتواند نسبت به فعالیت‌های منافق کوردل بی توجه باشد، به راستی مومنی که نسبت به منافقین واکنشی نشان ندهد چه تفاوتی با یک منافق دارد؟! این در حالی است که مومن حقیقی باید دائم در حال جهاد با این غده سرطانی و پلید باشد، باید از نحوه ساختار ارتباطی منافقین آگاه باشد و همچنین باید ارتباط بین مومنین را هم تقویت کند. اما چرا و چگونه؟

اینها بخشی از سوالاتی هستند که به پاسخ آنها پرداخته شده است و مخاطب مقاله را مجهز به ابزار شناخت صحیح مومن و منافق می کند.

معنای لغوی نفاق

معنای لغوی نفاق عبارت است از کسی که کفر خود را پنهان و ایمان خود را آشکار مینماید، همچنین این کلمه را ترجمه کرده اند به کسی که چیزی غیر از آنچه در درون خود دارد بروز و ظهور میدهد؛ از این قبیل است کلمه «نافقاء» که به حفره هایی که موش یا حیوانی شبیه موش، درست می کند میگویند و از آن ها جهت فرار از خطرات استفاده می کنند، و منافق هم برای خود راه فراری ایجاد می کند تا در هنگام خطر راه گریز داشته باشد.

(مصطفی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۹۴۲)

معنای اصطلاحی منافق

نفاق مصدر است بمعنی منافق بودن، منافق کسی است که در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آل» عمران: ۱۶۷. طبرسی در وجه این تسمیه در جائی میگوید: منافق بسوی مؤمن با ایمان خارج میشود و بسوی کافر با کفر. و در جای دیگر میگوید: علت این تسمیه آنست که منافق از ایمان بطرف کفر خارج شده است.. (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۹۸)

هنگام بررسی آیات قرآن کریم به آیاتی می رسیم که درباره نفاق و منافق صحبت کرده اند، تعداد این آیات اندک هم نیستند و این خود بیانگر اهمیت بحث نفاق در قرآن کریم است؛ در اهمیت بحث از منظر قرآن کریم همین بس است که دانسته شود در قرآن کریم سوره ای خاص به نام منافقون که شرح حال منافقین است وجود دارد؛ در ۱۴۷ آیه از سیزده سوره از قرآن کریم درباره نفاق بحث شده که عبارتند از: سوره بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، فتح، حدید، حشر، منافقین و تحریم (موسوی همدانی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۹، ص ۴۸۳). و در اهمیت نفاق و منافق در روایات این که در کتاب کافی شریف یک باب مخصوص همین موضوع و بحث است.

زمان تشکیل جبهه منافقین در اسلام

در اینکه منافقین در کدام دوره از تشکیل حکومت اسلامی وجود داشته اند اختلافاتی در میان است که هر یک نیز ادله خود را دارا هستند.

نظریه اول: عده ای بر این باورند که نفاق دوران نبی مکرم صل الله و علیه وآله اسلام زمانی موجودیت پیدا کرد که حضرت در مدینه بودند یعنی زمان حضور نبی مکرم اسلام صل الله و علیه و آله در مدینه، دلیل این گروه این است که زمانی که پیامبر گرامی اسلام در مکه بوده اند هیچ عاملی وجود نداشته است که نفاقی به وجود بیاید، بلکه حضرت که به مدینه هجرت فرمود، پایه های اسلام قوی، و پیروزی آن آشکار شد، و گرنه در مکه تقریباً منافقی وجود نداشت و کسانی که مخالف اسلام بودند آشکار بیان می کردند و نیازی به کار های منافقانه نبود، اما هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد، اظهار مخالفت عناد به طور آشکارا مشکل و گاه غیر ممکن بود لذا دشمنان برای ادامه برنامه تخریبی خود ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند. دلیل دیگری را نیز طرفداران این نظریه مطرح می کنند و آن نزول آیات مربوط به نفاق در مدینه است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۲۵، ص ۱۴۶-۱۴۷)

نظریه دوم: این نظریه را علامه طباطبایی قبول نموده و دودلیل بیان کرده است.

اولاً: (هیچ دلیل قانع کننده ای در دست نیست که دلالت کند بر اینکه نفاق منافقین در میان پیروان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و حتی آنهایی که قبل از هجرت ایمان آورده بودند رخنه نکرده باشد، و دلیلی که ممکن است در این باره اقامه شود، هیچ دلالتی ندارد. و آن دلیل این است که منشاء نفاق ترس از اظهار باطن و یا طمع خیر است، و پیامبر و مسلمانان آن روز که در مکه بودند، و هنوز هجرت نکرده بودند، قوت و نفوذ کلمه و دخل و تصرف آن چنانی نداشتند که کسی از آنان بترسد و یا طمع خیری از آنان داشته باشد، و به این منظور در ظاهر مطابق میل آنان اظهار ایمان کنند و کفر خود را پنهان بدارند، چون خود مسلمانان در آن روز

ضعیف و زیر دست صنایدید^۱ قریش بودند. مشرکین مکه یعنی دشمنان سرسخت آنان و معاندین حق هر روز یک فتنه و عذابی درست می کردند، در چنین جوی هیچ انگیزه ای برای نفاق تصور نمی شود. ولی بعد از هجرت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و مسلمانان یاورانی از اوس و خزرج پیدا کردند، و بزرگان و نیرومندان این دو قبیله پشتیبان آنان شده و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دفاع می نمودند، همان طور که از جان و مال و خانواده خود دفاع می کردند، و اسلام به داخل تمامی خانه هایشان نفوذ کرده بود، و به وجود همین دو قبیله علیه عده قلیلی که هنوز به شرک خود باقی بودند قدرت نمایی می کرد، و مشرکین جرات علنی کردن مخالفت خود را نداشتند، به همین جهت برای اینکه از شر مسلمانان ایمن بمانند به دروغ اظهار اسلام می کردند، در حالی که در باطن کافر بودند، و هر وقت فرصت می یافتند علیه اسلام دسیسه و نیرنگ به کار می بردند. وجه اینکه بیان شد: دلیل نظریه اول درست نیست، این است که علت و منشاء نفاق منحصر در ترس و طمع نیست تا گفته شود هر جا مخالفین انسان نیرومند شدند، و یا زمام خیرات به دست آنان افتاد، از ترس نیروی آنان و به امید خیری که از ایشان به انسان برسد نفاق می ورزد، و اگر گروه مخالف چنان قدرتی و چنین خیری نداشت، انگیزه ای برای نفاق پیدا نمی شد، بلکه بسیاری از منافقین را می بینیم که در مجتمعات بشری دنبال هر دعوتی می روند، و دور هر ناحق و صدایی را می گیرند، بدون اینکه از مخالف خود هر قدر هم نیرومند باشد پروایی بکنند. و نیز اشخاصی را می بینیم که در مقام مخالفت با مخالفین خود برمی آیند، و عمری را با خطر می گذرانند، و به امید رسیدن به هدف بر مخالفت خود اصرار هم می ورزند تا شاید هدف خود را که رسیدن به حکومت است به دست آورده، نظام جامعه را در دست بگیرند، و مستقل در اداره آن باشند، و در زمین غلو کنند. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز از همان اوائل دعوت فرموده بود که اگر به خدا و دعوت اسلام ایمان بیاورید، ملوک و سلاطین زمین خواهید شد. با مسلم بودن این دو مطلب چرا عقلا جائز نباشد که احتمال داده شود: بعضی از مسلمانان قبل از هجرت به همین منظور مسلمان شده باشند؟ (موسوی همدانی، ۱۳۷۷ش، ج ۱۹، ص ۴۸۶)

نتیجه و نظری که مورد قبول نویسنده است نظر دوم می باشد، علاوه بر دلایلی که علامه رحمت الله علیه ذکر کردند دو دلیل دیگر نیز میتوان بیان کرد:

اولاً: اینکه مسلمانان و نبی مکرم اسلام صل الله و علیه و آله ۱۳ سال در مکه بوده اند و در طی این دورانی که کوتاه هم نمی باشد پیشرفت هایی را داشته اند که همین پیش رفت ها احتمال بروز نفاق را بیشتر می کند.

۱. بزرگان تیزهوش.

ثانیا: به دو گونه میتوان وضعیت دین اسلام و مسلمانان را در دید تئورسین های نفاق تصور کرد ،

یک: اینکه اسلام به دلیل فشار هایی که متحمل میشد از بین میرفت و چیزی به اسم اسلام باقی نمیماند.

دو: اینکه اسلام پیشرفت کند و به اهدافی که دارد برسد.

جبهه نفاق نیز دو فرض عملی برای خودش تصور کند؛ یک: چون احتمال نابودی اسلام است دست از کار بکشند و کاری نکنند چون بالاخره اول آخر این دین پیشرفتی نخواهد داشت. دو: چون احتمال پیشرفت و دستیابی به اهداف دین اسلام میرود و در برخی از نقل ها هم خبر از موفقیت پیامبر این دین و خود دین آمده است بیایند و علی الظاهر هم که شده ایمان بیاورند تا درآینده برای مقابله با اسلام راهی داشته باشند.

اکنون حالا به نظر شما تئورسین های نفاق کدام حالت مذکور را انتخاب می کنند؟

علت شکل گیری نفاق در اسلام

قطعا برای خواننده این مقاله تا اینجا بحث این سوال پیش آمده است که چرا باید نفاقی وجود داشته باشد؟ چرا باید افرادی را دید که اینها منافق اند؟ این ها سوالاتی است که ذهن هر انسان هوشیاری را درگیر خود مینماید و حس کنجکاوی انسان را بر می انگیزد، در این بخش از مقاله این موضوع با ادله عقلی و نقلی پاسخ داده می شود که چرا نفاق پدیدار می شود. نکته قابل توجه این است برخی از ادله عقلی دارای پشتوانه نقلی می باشند.

۱. دلیل عقلی

مهم ترین اثر دین این است که دین ظرفیت سازی می کند، دین می آید ظرفیت ها را افزایش میدهد در بین همه ی ادیان این قانون است، البته که این ثمره در دین اسلام بیشتر نسبت به سایر ادیان قابل مشاهده است و این قابل انکار نمی باشد؛ و دلیل این سخن این است که قوانین الهی ای که برای تربیت این جهان تدوین شده است

همگی در جهت نظام احسن است و در نظام احسن لازمه پیشرفت و ترقی هر انسان روح قدسی او است، و شخص در این نظام هرگز مورد اکراه و اجبار قرار نمیگیرد همین دیدگاه اسلام نسبت به تربیت و ترقی انسان توسط خود انسان پرورش نفاق می کند و هم پرورش مومن و به سبب همین گستره دید افرادی تکیه گاه منافقین قرار میگیرند این تکیه گاه ها اشخاص را تهدید، تطمیع می کنند تا به اهداف خود برسند؛ البته یک نکته ای هم باید در اینجا بیان شود که گذر زمان و ارتقای سطح فکری بشر قطعاً در تفکرات نفاقی بشر تأثیر داشته است و این مطلب مورد قبول ما نیز می باشد.

هرجا که نفاقی حضور دارد و داشته است بیانگر این مطلب مهم است، جبهه ای که نفاق بر علیه آن جبهه می باشد قوی بوده و توانسته دشمنان را مأیوس سازد و الا نیازی به نفاق و تشکیل جبهه نفاق نمی باشد همان کافران کار را یک سره می کردند. مثل اسلام مثل الماس است، همانطور که الماس را چیزی جز الماس نمیتواند برش دهد، اسلام را نیز چیزی جز کسانی که نمایش اسلام گرایی دارند نمیتوانند تضعیف کنند دشمن برای تضعیف می آید و پرورش نفاق میدهد.

۲. ادله نقلی

قرآن کریم در سوره عنکبوت آیه ۳ می فرماید:

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ؛ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا
وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ

ترجمه: یعنی آیا مردم چنین حساب کردند که بعد از ادعای ایمان آوردن [و تشکیل جامعه دینی] دچار فتنه نمی شوند؟! قطعاً قطعاً قطعاً (چهارتا تاکید در کلام هست: «و» قسم، «ل» تاکید، «قد» تحقیق، و «ن» مشدد) همه جوامع قبلی [که ادعای ایمان کرده بودند] را دچار فتنه کردیم تا قطعاً قطعاً خدا معلوم کند چه کسی راست می گوید [و واقعا مومن شده و ارتقا پیدا کرده] و چه کسی دروغ می گوید.

بنابراین از نظر قرآنی نیز فتنه دامنگیر مومنان می شود تا کسانی که ایمان حقیقی دارند و کسانی که ایمان لسانی دارند از هم جدا شوند. و این فتنه در همه دوران ها بوده است از امت بنی اسرائیل گرفته است تا امت اسلام.

نکته قابل توجه این است که همه ی کسانی که داعیه ی ایمان دارند مورد آزمایش الهی قرار میگیرند در دو روایتی که در ذیل همین بحث تقدیم می شود به بیان مختصر این آزمایش و فتنه در دو دوره حساس که عبارت است از؛

دوره ی ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام

قال أيضا حدثنا محمد بن الحسين الخثعمي عن عيسى بن مهران عن الحسن بن الحسين العربي عن علي بن أحمد بن حاتم عن حسن بن عبد الواحد عن حسن بن حسين بن يحيى عن علي بن أسباط عن السدي في قوله عز وجل: ألم أحيي الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنوننا ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا قال علي وأصحابه وليعلمن الكاذبين أعداؤه. (شرف الدين، بی تا، ج ۱، ص ۴۲۱)

دوره ی ولایت حضرت مهدی عجل الله فرجه الشريف

رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تکرهوا الفتنه في آخر الزمان؛ فإنها تبير المنافقين.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : در آخر زمان، فتنه را ناخوش نداشته باشید؛ زیرا آن فتنه ها، منافقان را نابود می سازد. (الهندي، ۱۴۰۱ق، ح ۳۱۱۷۰).

بنابراین هر امتی فتنه خود را دارد و هدف از این فتنه ها جز آزمایش نمی باشد. کسی که نام خود را مسلمان میگذارد باید خود را آماده مبارزه با نفاق و منافق کند زیرا این یک امر قطعی است که مومنی وجود دارد، منافقی وجود دارد. نکته حائز اهمیت این می باشد که غالب فتنه ها خود را در بحث ولایتمداری بروز می دهند. از غیاب موسی علیه السلام و جانشینی هارون علیه السلام تا شهادت نبی مکرم اسلام و ولایت امیرالمومنین علیه السلام.

در پایان این فصل لازم است برای اینکه نقطه ابهامی باقی نماند نکته ای درباره رابطه فتنه و نفاق توضیح داده شود و آن اینکه ما حاصل تلاش ها و فعالیت های منافق فتنه می شود، سعی می کند جامعه مومنین را دچار فتنه کند و همین منجلا ب های اجتماعی و حوادثی که برای امت اسلام رخ میدهد مرز مومن و منافق را از هم جدا می کند و این طبق حکم عقل و با بررسی حداقلی نسبت به تاریخ اسلام بدست می آید.

تهدید و یا عدم تهدید نفاق برای دین

در فصل پیش بیان شد که که نفاق زاییده دین می باشد و دلیل هایی برای این امر ذکر شد، حال این نفاقی که زاییده دین است به سود دین است یا به ضرر دین می باشد؟

برای تمامی جوامع در طول قدمتشان یک سری کمبود ها پیش می آید یک سری آفت ها بر سر مسیرشان حاضر می شود، جوامع بر سر راه خود دو راه را دارند؛ میتوانند استقامت نمایند و این آفت و تهدید را از پای در بیاورند که خود این ثمراتی دارد از جمله اینکه ظرفیت های جامعه بیش تر می شود...، جوامع خود را ببازند و از پابفتند، این قانون کلی در همه ی جوامع کم و بیش دیده می شود و سابقه ای دیرینه دارد.

قرآن کریم در سوره مبارکه جن آیه ۱۶ و ۱۷ می فرماید:

وَأَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا؛ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا

ترجمه: و این که اگر آنها (جن و انس) در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می کنیم! هدف این است که ما آن ها را ببازماییم، و هر کس از یاد پروردگارش روی گرداند، او را به عذاب شدید و فزاینده ای گرفتار می سازد.

شرط سودمند بودن تنگناها گستره بالای مقاومت است، این قول خداوند متعال است باید به صورت یقینی به مفاد آیه بنگریم در جریان مبارزه با نفاق و درگیری فتنه استقامت شرط سودمند بودن است.

با تعاریفی که از نفاق و منافق بیان شد حال باید این موضوع بررسی شود که منافقین چند دسته هستند و آیا از

آیات الهی چیزی به دست می آید یا نه؟

در پاسخ به سوال ذکر شده باید گفته شود بله قرآن کریم اینچنین اشاره ای داشته است هم چنان که علامه

طباطبایی در تفسیر خود بیان می کنند.

البته بعید هم نیست که در بین منافقین کسانی بوده باشند که ایمان اولشان حقیقی و جدی بوده ، ولی بعدا از

دین برگشته باشند، و این ارتداد خود را از مؤمنین پنهان نموده ، در باطن به منافقین پیوسته باشند، و مثل آنان

منتظر گرفتاری رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و مؤمنین شده باشند، همچنان که از آیات سوره توبه نظیر

آیه زیر همین معنا به نظر می رسد: فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْتَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا

يَكْذِبُونَ (توبه، ۷۷) و نیز در آیه زیر از منافقینی که از همان آغاز، ایمان در دل‌هایشان داخل نشده تعبیر کرده به اینکه

كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ (توبه، ۷۴) بنابراین ، پس ظاهر چنین به نظر می رسد که منظور از جمله ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ

كَفَرُوا (منافقون، ۳) اظهار شهادتین باشد، اعم از اینکه از صمیم قلب و ایمان درونی باشد، و یا تنها گفتار بدون

ایمان درونی ، و کافر شدنشان بدین جهت بوده باشد که اعمالی نظیر استهزاء به دین خدا، و یا رد بعضی از احکام

آن مرتکب شده باشند، و نتیجه اش خروج ایمان - اگر واقعا ایمان داشته اند - از دل‌هایشان بوده (موسوی

همدانی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۹، ص ۴۷۱-۴۷۲)

تفاوت نفاق و تقیه

اما یکی از کج فهمی هایی که در مبحث نفاق رخ داده است، نسبت به معنای تقیه است و آن اینکه این

تاکتیک که مورد اهتمام روایات و شریعت می باشد را برخی با نفاق خلط نموده اند، البته برخی نیز فی قلوبهم

مرض دست به نشر اینگونه سخنرانی ها و مقالات نموده اند تا در مسیر مقدس تقیه ایجاد شبهه کنند؛ این مسئله (خلط دو موضوع) توسط برخی از معاندین انقلاب اسلامی چندی پیش مطرح شده است که کار معاویه را با کار مقام معظم رهبری امام خامنه ای حفظه الله در بحث تقیه مقایسه می کند و این دو کار را مثل هم میداند برای آگهی بیشتر از این موضوع به لینک مذکور در پاورقی رجوع کنید^۱. همچنین این خلط در بین مومنین هم بعضا دیده می شود؛ شهید مطهری قدس سره در کتب خود نیز به این مسئله جواب داده اند که ذکر خواهد شد.

فرق این دو از قبیل فرق دام نهادن با سپر به کار بردن است. نفاق برای به دام انداختن دیگری است که اگر انسان صراحت به خرج دهد او راه خود را می گیرد و می رود، و تقیه برای حفظ نیروی مالی یا جانی یا اعتباری خود است که اگر صراحت به کار برده شود، طرف ضریب خود را وارد می آورد. تقیه اتقاء است، مصداق معنوی هُمْ الْعَادُوُّ فَاحْذَرَهُمْ راهکار حذر و احتیاط است (مطهری، ۱۳۷۷ش، ج ۲، ص ۲۴۴). به طور کلی میتوان گفت که طریق به صورت تقریبی یکی می باشد هدف ها متفاوت است. تقیه در راستای حفظ حقیقت و حقانیت یک امر است هیچ شخصی تقیه نمی کند که آسیبی زده باشد ولی اصالت نفاق این است که حقیقت و حقانیت یک مسئله آسیبی بزند و مورد نهی و نکوهش واقع شده است، قرآن کریم در آیه ۱۹۵ از سوره مبارکه بقره می فرماید:

وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...

ترجمه: و خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه میفرماید: هذا في التقيّة این آیه در موضوع تقیه است (عاملی، ۱۱۰۴ق، ج ۱، ص ۶۷).

۱. <https://www.youtube.com/watch?v=4PzDHLBFVfs>

تقیه امری است که از سیره ائمه علیهم السلام نیز برداشت می شود از جمله مسئله ولایت عهدی امام رضا علیه السلام حضرت تقیه کردند و اگر این کار را نمی کردند جانشان در خطر بود و حیات حضرت به معنای حیات دین و شریعت است، در مقابل قرآن کریم موضع شدید در برابر نفاق گرفته است.

ب) مولفه های شخصی منافق

قطعا برای اینکه اصل نفاق و منافق در حد مطلوبی بررسی شوند لازم است که دانسته شود که شخصیت منافق دارای چه خصوصیات فردی می باشد؛ در این فصل به بیان این مسئله پرداخته می شود.

عدم تزکیه نفس

یکی از مسائل مهمی که در عرصه نفاق مورد بحث قرار میگیرد این است که چگونه یک فرد مومن تبدیل به یک فرد منافق می شود؟ چه بلایی از چه ناحیه ای می آید و انسان را منافق می کند؟ ولو اینکه این شخص همسر پیامبر باشد؟! اگر چه این شخص صحابی رسول اکرم صل الله و علیه و آله باشد؟

قرآن کریم در این باره می فرماید:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنِفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ

ترجمه: بعضی به تو گوش می دهند، تا آنگاه که از نزد تو بیرون روند از، دانشمندان می پرسند: این چه

سخنانی بود که می گفت؟ خدا بر دلهایشان مهر نهاده است و از پی هواهای خود رفته اند (محمد، ۱۶)

قرآن کریم منشا اینکه افرادی منافق میشوند را تبعیت از هوای نفس معرفی می کند، این برای مومنین یک هشدار است مومنی که در جهت اصلاح خویش قدم بر ندارد و به حداقل های ایمان خود راضی باشد این شخص در معرض نفاق قرار دارد، و هر لحظه امکان قرار گیری در ریل نفاق را دارد، یا تتبع در برخی از آیات قرآن میبینیم

که پس از ذکر منافقون ذکر فی قلوبهم مرض ذکر شده است مانند آیه ۴۹ سوره انفال که می فرماید: إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ الخ. مراد از این قول فی قلوبهم مرض افراد ضعیف الایمان می باشد چنانکه علامه اینگونه بیان می کنند:

منظور از آنهایی که در دل‌هایشان مرض دارند افراد ضعیف الایمان از مؤمنین اند، و این دسته غیر منافقین هستند که اظهار اسلام نموده و کفر باطنی خود را پنهان می دارند و اگر منافقین، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را رسول خواندند، با اینکه در باطن او را پیامبر نمی دانستند، باز برای همین است که اظهار اسلام کنند (موسوی همدانی، ۱۳۷۲، ج ۱۶، ص ۴۲۸)

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای که باتوجه به مسئولیت رهبری در مقام عمل و تجربه هم آشنایی کاملی با معنای منافقین زمانه دارند در بیان تفاوت این دو گروه (منافقون، فی قلوبهم مرض) اینگونه بیان می کنند:

قرآن می فرماید: «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»، اینها منافقین نیستند؛ البته عده‌ای از منافقین هم جزو «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» اند، اما هر کسی که «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» است - یعنی در دل، بیماری دارد - جزو منافقین نیست؛ گاهی مؤمن است، اما در دلش مرض هست. این مرض یعنی چه؟ یعنی ضعفهای اخلاقی، شخصیتی، هوسرانی و میل به خودخواهیهای گوناگون؛ که اگر جلویش را نگیری و خودت با آنها مبارزه نکنی، ایمان را از تو خواهد گرفت و تو را از درون پوک خواهد کرد. وقتی ایمان را از تو گرفت، دل تو بی‌ایمان و ظاهر تو باایمان است؛ آن وقت اسم چنین کسی منافق است (۱۳۸۰/۰۲/۲۸ بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران)

سایر مفسرین نیز عباراتی قریب به همین مضمون را ذکر کرده اند.

امیر المومنین در بیانی نورانی اینگونه میفرماید:

إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ (نهج البلاغه، خطبه ۵۰)

ترجمه: آغاز پیدایش فتنه ها پیروی از هوا و هوسها و بدعتهایی است که با کتاب خدا مخالفت دارد.

همچنین قرآن کریم علائمی را که برای منافقین می‌شمارد ریشه اخلاقی دارد همانطور که در ادامه مقاله این سخن تایید می‌شود.

به عنوان نمونه در سوره مبارکه احزاب آیه ۳۳ می‌فرماید:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

ترجمه: و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید.

این آیه که خطابش به تمامی همسران رسول خداست چند امر و توصیه مهم به ایشان دارد از جمله وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ و وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قطعا و قطعاً صلاح جامعه اسلامی در تبعیت این سخن رسول خدا می‌باشد اما تبعیت از هوای نفس برخی از همسران و عمل نکردن به این توصیه رسول خدا فتنه به پا کرد، سیف الاسلام زبیر بین عوام را بر علیه یعسوب الدین امیرالمومنین علی علیه السلام شوراند، در نتیجه چندین هزار نفر از مسلمانان به جان هم افتادند این تبعیت از هوای نفس است. همچنین شیخ مفید از کتب اهل سنت نقل می‌کند از قول ام سلمه که رسول گرامی اسلام فرمود: قد عهد إلی جمیع نسائه عهدا واحدا ان یقرن فی بیوته (شیخ مفید، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۷).

نتیجه ای که تا اینجای بحث میتوان گرفت این است برای اینکه ریشه های نفاق از دل کنده شود باید رذائل اخلاقی کنار گذاشته شود و در صدد اصلاح نفس بود و الا نزدیکترین شخص به قطب عالم امکان هم که باشیم احتمال اینکه منافق بشویم می‌باشد.

ویژگی های کلامی و ظاهری

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (محمد، ۳۰)

ترجمه: اگر بخواهیم، آنها را به تو می نمایانیم و تو آنها را به سیمای آنها یا، از شیوه سخنشان خواهی شناخت، و خدا از اعمالتان آگاه است.

یکی دیگر از مولفه هایی که قرآن کریم بیان برای مقابله با منافقین می کند شناخت آن ها از طریق ابزار آن ها است، قرآن کریم در برخی از آیات مانند آیه مذکور بیان سیاست می کند و در آیات دیگر اینها را تفصیلاً بیان می کند، دقت کنید دوتا از ابزار آن ها را بیان می کند ۱. فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ ۲. لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ سبک پوشش ظاهری و لحن و زبان را مورد بررسی قرار داده و در سوره منافقون اینگونه بیان می کند: درباره سیمایشان می فرماید: وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ (منافقون، ۴) می فرماید که اینها نوع پوششان تعجب آور است شاید کنایه از این باشد که لباس هایی میپوشند که سایر مردم استفاده نمی کنند. درباره لحن قول و گفتارشان می فرماید: إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (منافقون، ۱)

ترجمه: هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند: «ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی! و خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند و به گفته خود ایمان ندارند.

دقت کنید چقدر اینها در سخن گفتن راسخ سخن میگویند، در کلامشان تاکید فراوان دارند سخن خود را محکم و با ظاهری قطعی ارائه می دهند.

در ادامه آیات می فرماید: اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً... (منافقون، ۲)

ترجمه: آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند...

در ادامه آیات می فرماید: وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مَسْنَدَةٌ (منافقون، ۴)

ترجمه: گر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می‌دهی؛ اما گویی چوبهای خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند. توضیح این آیه در ادامه مقاله تقدیم خواهد شد به طور خلاصه اینکه اینها مجری کارند اتاق فکر و بنیان کار کسان دیگر هستند خُشْبُ مُسَنَّدَةٌ چوب خشکی هستند که تکیه گاه دارند.

بحث زبان و شناخت انسان‌ها امروزه امر مسلم عقلایی بین افراد جامعه می‌باشد و افراد را به راحتی میتوان از زبان و گفتارشان شناسایی کرد، قرآن کریم نیز اهمیت خاصی نسبت به گفتار منافقین قائل شده است و از این طریق به راحتی میتوان منافق را شناسایی کرد، امیر المومنین علی علیه السلام می‌فرماید: الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ ترجمه: انسان در زیر زبان خود، پنهان است (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۸)

سوء ظن

به نظر مخاطب گرامی سخت‌ترین چیزی که باید به آن آورد چیست؟ ایمان آوردن به خداوند متعال و معاد و... بسیار ساده است تنها شرط ایمان آوردن به اینها داشتن قوه عاقله سلیمه می‌باشد؛ اما سخت‌ترین چیزی که به آن یک مومن باید ایمان بیاورد چیست؟ جالب است بدانید ایمان آوردن به این مسئله تاثیر بسزایی در عملکرد مومنین دارد! و این مسئله مختص منافقین نمی‌باشد بلکه یکی از خصوصیات مشترک بین منافقین و مشرکین می‌باشد.

حال سخت‌ترین چیزی که باید به آن ایمان آورد چیست؟ همانطور که بیان شد ایمان آوردن به خداوند و معاد چیز سختی نیست اتفاقاً همین مسئله برخی را به منجلاب نفاق میکشاند و باعث می‌شود که مردم جذب توده نفاق می‌شود، اگر در طول تاریخ دیده می‌شود منافقین برای خود پیروانی دارند یکی از دلایل همین مسئله می‌باشد.

قرآن کریم درباره این مسئله اینگونه بیان میدارد:

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (فتح، ۶)

ترجمه: و (نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود! خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده؛ و چه بد سرانجامی است!

سخت‌ترین چیزی که یک مسلمان باید به آن ایمان بیاورد حسن ظن داشتن به خداوند متعال است، مسلمانی که به این اصل ایمان داشته باشد دشواری‌ها بر او سهل می‌شود، از آیه این استفاده می‌شود مومنین برای اینکه مشرکین را هدایت به آیین الهی کنند لازم است حسن ظن آن‌ها را نسبت به خداوند متعال و احکام الهی تقویت کرد.

در آیه می‌فرماید: کسانی که به خداوند متعال حسن ظن ندارند خود را از رحمت خداوند دور کرده‌اند و این دواپی است برای اینکه شخصی خود را در معرض شعاع رحمت الهی قرار دهد.

امام رضا علیه السلام: احسن الظن بالله، فان الله عزوجل يقول: انا عند ظن عبدي المؤمن بي ان خيراً فخييراً و ان شراً فشراً (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷، ص ۳۶۶).

ترجمه: نسبت به خداوند حسن ظن داشته باش، چه خداوند عزوجل می‌فرماید: من نزد حسن ظن بنده ی مؤمنم هستم، اگر نیک باشد، نیک و اگر بد باشد، بد هستم.

در آیه فرمود که منافقین حسن ظن به خدا ندارند و در این خصوصیت با مشرکین اشتراک دارند، منافق به دلیل فسق خود منافق می‌شود و چون حسن ظن نیز ندارد نمیتواند توبه نماید؛ حال برای اینکه حسن ظن ایجاد شود باید چه کاری انجام داد؟ با یک روایت از محضر رسول گرامی اسلام پاسخ داده می‌شود.

روی عن النبی أنه قال : حب الدنيا رأس كل خطيئة ورأس العبادة حسن الظن بالله (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق،

برای اینکه حسن ظن به خداوند وجود بیاید انسان باید اهل عبادت باشد عبادتی که سطح خوبی را دارا باشد خداوند متعال درباره کیفیت عبادت منافقین اینگونه بیان می کند:

...وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء، ۱۴۲)

ترجمه: ... و هنگامی که به نماز برمی خیزند، با کسالت برمی خیزند؛ و در برابر مردم ریا می کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند!

سوء ظن منافقین در جنگ احزاب

در تاریخ جنگ احزاب چنین آمده است که در اثنای حفر خندق که مسلمانان هر یک مشغول کندن بخشی از خندق بودند روزی به قطعه سنگ سخت و بزرگی برخورد کردند که هیچ کلنگی در آن اثر نمی کرد، خبر به پیامبر ص دادند پیامبر ص شخصا وارد خندق شد، و در کنار سنگ قرار گرفت و کلنگی را به دست گرفت و نخستین ضربه محکم را بر مغز سنگ فرود آورد، قسمتی از آن متلاشی شد و برقی از آن جستن کرد، پیامبر ص تکبیر پیروزی گفت، مسلمانان نیز همگی تکبیر گفتند.

بار دوم ضربه شدید دیگری بر سنگ فرو کوفت قسمت دیگری در هم شکست و برقی از آن جستن نمود پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند.

سرانجام پیامبر سومین ضربه را بر سنگ فرود آورد و برق جستن کرد، و باقیمانده سنگ متلاشی شد، حضرت باز تکبیر گفت و مسلمانان نیز صدا به تکبیر بلند کردند، سلمان از این ماجرا سؤال کرد، پیامبر فرمود:

در میان برق اول سرزمین حیره و قصرهای پادشاهان ایران را دیدم، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها پیروز می شوند! و در برق دوم قصرهای سرخ فام "شام و روم" نمایان گشت، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد! در برق سوم قصرهای "صنعا و یمن" را دیدم و جبرئیل باز به من خبر داد

که امتم باز بر آنها پیروز خواهند شد، بشارت باد بر شما ای مسلمانان! منافقان نگاهی به یکدیگر کردند و گفتند چه سخنان عجیبی؟ و چه حرفهای باطل و بی اساسی؟ او از مدینه دارد سرزمین حیره و مدائن کسری را می بیند، و خیر فتح آن را به شما می دهد، در حالی که هم اکنون شما در چنگال یک مشت عرب گرفتارید (و حالت دفاعی به خود گرفته اید) و حتی نمی توانید به بیت الحذر بروید (چه خیال باطل و پندار خامی؟) آیه **إِذِ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا**

ترجمه: و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیماردلان می گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند!

نازل شد و گفت که این منافقان و بیماردلان می گویند خدا و پیغمبرش جز فریب و دروغ وعده ای به ما نداده است، (آنها از قدرت بی پایان پروردگار بیخبرند و راستی در آن روز چنین اخبار و بشارتی جز در نظر مؤمنان آگاه فریب و غروری بیش نبود، اما دیده ملکوتی پیامبر ص در لابلاهای جرقه های آتشی که از برخورد کلنگهایی که برای حفر خندق بر زمین کوبیده می شد جستن می کرده می توانست گشوده شدن درهای قصرهای پادشاهان ایران و روم و یمن را ببیند، و به امت جان بر کفش بشارت دهد، و از اسرار آینده پرده بردارد) مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۲۲۵-۲۲۷)

در تمامی دوره ها اینچنین سخنانی از منافقین دیده و شنده می شود که اینها جو منفی وارد اجتماع می کردند و سوء ظن به خدا داشته اند و این یکی دیگر از رسوم دیرینه منافقین است.

کوتاهی در جهاد

یکی از مسائلی که معیار ایمان و نفاق قرار میگیرد بحث جهاد است، جهاد به معنای جنگ و مبارزه و جهاد در عرصه امور اقتصادی که در هر دو منافق از مومن شناخته می شود.

قرآن کریم در باب خصوصیات مومنین اینگونه بیان می کند:

لَكِنَّ الرِّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (توبه، ۸۸)

ترجمه: ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جانهایشان جهاد کردند؛ و همه نیکی ها برای

آنهاست؛ و آنها همان رستگارانند!

و درباره منافقین اینگونه بیان میدارد:

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا

فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (توبه، ۸۱)

تخلف جویان (از جنگ تبوک)، از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند؛ و کراهت داشتند که با اموال و

جانهای خود، در راه خدا جهاد کنند؛ و (به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند: «در این گرما، (بسوی میدان) حرکت

نکنید!» (به آنان) بگو: «آتش دوزخ از این هم گرمتر است!» اگر می دانستند!

در هر دو آیه مذکور جهاد در دو عرصه اموال و انفس مطرح شد به تبع آیات در دو بخش به ارائه بحث

پرداخته می شود.

جهاد به معنای مبارزه و جنگ

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرؤُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (آل عمران،

ترجمه: (منافقان) آنها هستند که به برادران خود -در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند- گفتند: «اگر آنها از ما پیروی می کردند، کشته نمی شدند!» بگو: «مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید؟! پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید!»

خلاصه ای از تفسیر آیه:

این آیه مربوط می شود به قضیه جنگ احد و حوادث آن، که در این جنگ مسلمین مغلوب مشرکین مکه شد. منافقان علاوه بر اینکه خودشان از جنگ احد کناره گیری کردند و سعی در تضعیف روحیه دیگران نیز نمودند، بهنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آنها گشودند و گفتند: اگر آنها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی دادند.

قرآن در آیه فوق، به گفتار بی اساس آنها پاسخ می دهد و میگوید: *الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا ...* آنها که از جنگ کناره گیری کردند و به برادران خود گفتند اگر از ما اطاعت کرده بودند هیچگاه کشته نمی شدند به آنها بگو اگر قادر به پیش بینی حوادث آینده هستید مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید.

یعنی در حقیقت شما با این ادعا، خود را عالم به غیب و با خبر از حوادث آینده میدانید کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش بینی کرده و ختنی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید؟! و آن گه اگر شما در میدان جهاد و در راه سربلندی و افتخار کشته نشوید آیا عمر جاویدان خواهید داشت؟ آیا می توانید مرگ را برای همیشه از خود دور سازید؟ بنا بر این شما که نمی توانید قانون مسلم مرگ را از میان ببرید پس چرا در میان بستر با ذلت بمیرید چرا با افتخار در میدان جهاد در برابر دشمن شربت شهادت ننوشید؟.

در آیه فوق، نکته دیگری وجود دارد که باید به آن توجه کرد:

و آن اینکه از مؤمنان تعبیر به "برادر" شده در حالی که هرگز مؤمنان برادر منافقان نیستند، این یک نوع سرزنش به آنها است که شما مؤمنان را برادر خود میدانستید چرا در این لحظات حساس، دست از حمایت آنها برداشتید و لذا بلا فاصله بعد از تعبیر "اخوانهم" جمله "قعدوا" یعنی از جنگ بازنشستند ذکر شده آیا انسان ادعای برادری میکند و بلا فاصله از حمایت برادر خود باز می‌نشیند؟! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۳، ص ۱۶۸-۱۶۷)

همچنین در جریان جنگ احزاب اینگونه بیان می‌کند:

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (احزاب، ۱۳)

ترجمه: و (نیز) به خاطر آورد زمانی را که گروهی از آنها (منافقان) گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی حفاظ است!»، در حالی که بی حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند.

مختصری از تفسیر آیه

در روایتی آمده است که طایفه "بنی حارثه" کسی را خدمت پیامبر ص فرستادند و گفتند خانه‌های ما بدون حفاظ است و هیچیک از خانه‌های انصار همچون خانه‌های ما نیست، و میان ما و طایفه "غطفان" که از شرق مدینه هجوم آورده‌اند حایل و مانعی وجود ندارد، اجازه فرما به خانه‌های خود باز گردیم و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم، پیامبر ص به آنها اجازه داد. این موضوع به گوش "سعد بن معاذ"، بزرگ انصار رسید، به پیامبر ص عرض کرد به آنها اجازه نفرما، به خدا سوگند تا کنون هر مشکلی برای ما پیش آمده این گروه همین بهانه را پیش کشیده‌اند، اینها دروغ می‌گویند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۲۲۸).

حاصل آنکه قرآن کریم منافقان را اینگونه وصیف مینماید اولاً اینها اهل جهاد نیستند ثانیاً افرادی را که نیز در جهاد شرکت می کنند را میخواهند دنبال خود بکشند.

سستی در انفاق

در قسمت قبل یکی از اقسام جهاد را بررسی شد و شیوه منافقین را در این امر نیز بازگو شد گذشته از جهاد نظامی یکی از جهاد هایی که منافقین را از مومنین جدا می کند جهاد مالی است و این مسئله در جامعه و در دوران تاریخی ما بسیار دارای اهمیت می باشد و این عرصه جهاد است که به پهناوری مرزهای ممالک اسلامی گسترده شده است، اگر دیده می شود در یک جامعه بر مسیر انفاق فی سبیل الله سنگ اندازی میشوند برخی مانع میشوند، برخی تضعیف این امر می کنند بیانگر این امر است که منافق و تفکرش در آن جامعه رخنه کرده است.

قرآن کریم در تمامی آیات که بحث جهاد را مطرح می کند کلمه اموال را بر کلمه انفس مقدم کرده است و این بیانگر اهمیت بحث جهاد مالی است همچنین میتوان گفت انفاق مال مقدمه است برای انفاق جان به عنوان نمونه:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (بقره،

(۲۱۸)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

قرآن کریم درباره مسئله نفاق و انفاق اینگونه سخن به میان می آورد.

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ

لَا يُفْقَهُونَ (منافقون، ۷)

ترجمه: آنها کسانی هستند که می‌گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند!»

(غافل از اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی‌فهمند!

کلمه ((ینفضوا)) مضارعی است که از مصدر ((انفضاض)) گرفته شده، و انفضاض به معنای متفرق شدن است، و معنای آیه این است که: منافقین همان کسانی هستند که می‌گویند مال خودتان را بر مؤمنین فقیر که همواره دور رسول الله را گرفته اند انفاق نکنید، چون آنها دور او را گرفته اند تا پاریش کنند، و اوامرش را انفاذ، و هدفایش را به کرسی بنشانند، و وقتی شما به آنها کمک نکردید از دور او متفرق می‌شوند و او دیگر نمی‌تواند بر ما حکومت کند.

(و لله خزائن السموات و الارض) این جمله پاسخ از گفته های منافقین است که گفتند (لا تنفقوا) می‌فرماید: دین، دین خدا است و خدا برای پیشبرد دین خود احتیاج به کمک منافقان ندارد. او کسی است که تمامی خزینه های آسمان و زمین را مالک است، از آن هر چه را بخواهد و به هر کس بخواهد انفاق می‌کند. پس اگر بخواهد می‌تواند مؤمنین فقیر را غنی کند، اما او همواره برای مؤمنین آن سرنوشتی را می‌خواهد که صالح باشد، مثلاً آنان را با فقر امتحان می‌کند و یا با صبر به عبادت خود وا می‌دارد، تا پاداشی کریمشان داده، به سوی صراط مستقیم هدایتشان کند، ولی منافقان این را نمی‌فهمند.

این است معنای (و لیکن منافقین نمی‌فهمند) یعنی وجه حکمت این را نمی‌دانند. ولی بعضی احتمال داده اند که معنای آیه این باشد که: منافقین نمی‌دانند خزائن عالم به دست خدا است، و او رازق همه است، و غیر او رازقی نیست، پس اگر بخواهد می‌تواند فقراء را غنی سازد لیکن منافقین پنداشته اند غنی و فقر به دست اسباب است، در نتیجه اگر به مؤمنین فقیر انفاق نکنند مؤمنین، رزقی پیدا نخواهند کرد. (موسوی همدانی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۹، ص ۴۷۴-۴۷۵)

منافقین شیوه تحریم را بر سر مومنین اجرا می‌کنند و این نیز یکی از رسوم دیرینه ای است که منافقین داشته اند از شعب ابی طالب تا تحریم های امروزی بر سر مومنین در همه جای جهان، این منافقین ابله می‌گویند که انفاق نکنید چیزی ندهید، تا اینکه از طرفداری رسول خدا دست بکشند، قرآن کریم در مقام روحیه دادن به مومنین و تضعیف منافقین می‌فرماید: **وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پس از این اینگونه بیان می‌کند: **وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ** اینکه می‌فرماید منافقین نمی‌فهمند به نظر نویسندگان اشاره به هر دو قسمت مذکور در آیه است؛ یعنی اولاً

اینها در این توهم اند که با اعمال تحریم بر اطرافیان رسول خدا آنها را از رسول خدا جدا می کنند ثانیاً اینها در این توهم اند که اگر ما اعمال تحریم کنیم کار تمام شده است اینها در فهم این دو مسئله فهیم نیستند یک مورد دیگر هم میتوان به دو مورد مذکور اضافه کرد و آن طبق این آیه می باشد:

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (توبه، ۵۵)

ترجمه: و (فزونى) اموال و اولاد آنها، تو را در شگفتى فرو نبرد؛ خدا مى خواهد آنان را به وسيله آن، در زندگى دنيا عذاب کند، و در حال کفر بميرند!

بنابراین ثالثاً اینها در این توهم اند که اموالی که در دستان اینها است نعمت اینها می باشد در حالی که نعمت است برایشان و از این مسئله نیز آگاهی ندارند. قرآن کریم دو مرتبه آیه ای مانند آیه ۵۵ سوره توبه در آیه ۸۵ سوره توبه ذکر می کند که این خود بیانگر تاکید قرآن بر روی این مسئله است (عدم نعمت بودن اموال منافقان) البته اندکی فرق دارد که خود جای بحث دارد ولی به دلیل اینکه خارج از مقال بحث می باشد سخنی گفته نمی شود.

در ابتدای بحث در آیه ای که خصوصیات منافقین در عرصه جهاد بیان شد یک قیدی در آیه وجود دارد و آن فی سبیل الله است از این قید استفاده می شود که اصل جهاد برای منافقین ثابت است اما عرصه جهاد آنها در غیر سبیل خدا است و این یک هشدار است برای مومنین در عرصه جهاد که مسیر جهاد خود را به کدام طرف میبرند قطعاً یک امتحان الهی است در هیاهوی جهاد در طریق خدا بودن مرد می خواهد و مرز مومن و منافق فی سبیل الله بودن است.

ج) مولفه های اجتماعی منافق

مسائل اجتماعی مومنان

در ابتدا باید گفته شود که عرصه فعالیت جبهه نفاق عرصه اجتماعی است هرچند منافقین از خواص هستند کار و فعالیت خود را در موارد اجتماعی میگذارند و این رسم دیرینه نفاق بوده، همیشه و همه جا در موارد اجتماعی نقش خود را ایفا کرده است، البته ناگفته نماند جریان تفکر نفاق در برخی از مواقع در سطح جامعه گسترش پیدا می کند بدون اینکه خود منافق حضوری داشته باشد! بنابراین در مبارزه با نفاق باید بسیار دقیق بود، بهترین راهکار در جریان مبارزه با نفاق بالا بردن سطح آگاهی عوام جامعه است این شاهراه مبارزه با جریان نفاق است، وقتی که خط مقدم جبهه نفاق در بین عوام جامعه است این ایراد است که خط مقدم مومنین در جای دیگر مشغول باشد بنابراین باید سطح علم و آگاهی در جامعه روز به روز گسترش یابد.

در این باره در این بخش تنها به دو آیه اشاره می شود؛ خصوصیتی که سوره های مدنی دیده می شود این است که سوره هایی که در مدینه نازل شده اند غالباً موضوعات اجتماعی را مورد بحث قرار داده از جمله بحث منافقین می باشد خود این نکته نیز مقوم سخن ما در زمینه مرکز تهاجم نفاق می باشد.

قرآن کریم درباره این موضوع می فرماید:

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا

قَلِيلًا (احزاب، ۶۰)

ترجمه: اگر منافقان و بیماردلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود بر ندارند، تو را بر ضد آنان آماده مینماییم، سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند!
در ادامه می فرماید:

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُحْذَرُوا وَقَاتِلُوا مُتَمِيزًا (احزاب، ۶۱)

و از همه جا طرد می شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید!

با توجه به آیه ۶۰ می فرماید اینها شایعه پراکنی می کنند، و شایعه پراکنی در سطح عموم جامعه است اینها برای بدبین کردن عوام نسبت به دین و آیین هرکاری را می کنند شایعه پراکنی ترویج سوء ظن، استهزاء آیات الهی، و... نکته ای که در آیه ۶۱ می باشد اشد مجازات برای این منافقین کور دل است قرآن کریم امر می کند به اینکه آن ها را بکشید.

یک نمونه قرآنی دیگر برای تثبیت این سخن ارائه می شود:

هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (منافقون، ۷)

ترجمه: اینان همانها هستند که می گویند: بر آنها که گرد پیامبر خداوند، چیزی، مدهید تا از گردش پراکنده شوند و حال آنکه خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی فهمند.

همانطور که از نظر عقل مسلم است بحث انفاق یک بحث اجتماعی است که منافقان در این زمینه نیز آفت اجتماع هستند.

همانندی شعار های منافقین با مومنین

همانطور که در بحث نفاق زائیده دین بیان شد که مثل اسلام مثل الماس می باشد، و همانطور که اهل فن میگویند الماس را چیزی جز الماس نمیتواند برش دهد و به همین دلیل در برش الماس از الماس استفاده می کنند، اسلام را نیز چیزی جز کسانی که نمایش اسلام گرایی دارند نمیتوانند تضعیف کنند، منافقین نیز در استفاده از اهرم هم همین برنامه را اجرایی می کنند، توضیح مراد این است که قرآنی که نزد مومن ارزش دارد منافق علمش می کند و بر سر مومن میکوبد مسجدی که نزد فرد مومن ارزش والایی دارد را اهرم بر علیه مومن می کند در روزگار

ما نیز منافق آیت الله ای را که در ذهن مومن قداست خاص دارد اهرم بر علیه مومن می کند، افراد با سابقه ی دارای ظاهر مذهبی را اهرم می کند و برای مومنین هزینه سازی می کند.

قرآن کریم در سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۷ مسجدی را معرفی می کند که منافقین آن را بنا کردند.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أُرْدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

ترجمه: خدا شهادت می دهد: آنهایی که مسجدی می سازند تا به مؤمنان زیان، رسانند و میانشان کفر و تفرقه اندازند و تا برای کسانی که می خواهند با خدا و پیامبرش جنگ کنند کمینگاهی باشد، آنگاه سوگند می خورند که ما را قصدی جز نیکوکاری نبوده است ، دروغ می گویند.

مختصری از شأن نزول

قبیله بنی عمرو بن عوف مسجد قبا را بنا کردند و بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و درخواست کردند حضرت در آن مسجد نماز گزارد، رسول خدا نیز بدانجا رفت و در آن مسجد نماز خواند، گروهی از منافقان از قبیله بنی غنم بن عوف بر آنها رشک برده گفتند: ما نیز مسجدی میسازیم و در آن نماز میگذاریم و از این پس به جماعت محمد حاضر نمی شویم، و اینان دوازده نفر- و بگفته بعضی پانزده نفر بودند- که از آن جمله بود: ثعلبه بن حاطب و معتب بن قشیر و نبتل بن حارث، آنها مسجدی در کنار مسجد قبا ساختند و چون از بنای آن فراغت یافتند بنزد رسول خدا- صلی الله علیه و آله- رفته و در وقتی که آن حضرت آماده حرکت بسوی تبوک بود بوی عرض کردند: ما برای بیماران و گرفتاران و شبهای بارانی و شبهای زمستانی مسجدی ساخته ایم و میل داریم حضرتت بدانجا آمده و نمازی در آن بگزاری و برای برکت آن دعا کنی، حضرت در جواب آنان فرمود: من اکنون در سر راه سفر هستم و بخواست خدا چون بازگشتیم بنزد شما خواهم آمد و در آن مسجد نماز میگذاریم، و چون آن حضرت از تبوک بازگشت آیات فوق درباره مسجد مزبور نازل شد(بیستونی، ۱۳۹۰ش، ج ۱۱، ص ۲۱۱)

در این داستان منافقین مسجدی که هویت پاکی دارد را به عنوان سلاح و اهرم فشار بر علیه مومنین استفاده کردند، قرآن کریم دارد روش بیان می کند مسجد یکی از مصداق های اهرمی نفاق می باشد و میخواهد این را به مخاطبش بفهماند که منافق از چه طریقی کار می کند اینها عباراتی بود که از ظاهر آیه به دست می آید. نکته ای که بسیار مهم این که پیامبر گرامی اسلام عازم غزوه تبوک بود و جانشین ایشان در مدینه امیرالمومنین علی علیه السلام بود نفاق خودش را در اینجا بروز داد دوره ولایت همانطور که در ادله نقلی فصل عوامل شکل گیری نفاق در اسلام اشاره گردید، اوضاع به گونه ای برآشفته شد که نقل قول می شود.

همانطور که بیان شد امیرالمومنین به غزوه تبوک به امر رسول خدا نرفتند در این میان منافقین شایعه پراکنی کردند و همانطور که در قبل بیان شد این منافقین شایعه پراکنی کارشان می باشد صاحب تفسیر صافی اینگونه بیان می کند.

فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وشيعه على خاض المنافقون وقالوا: إنما خلفه محمد بالمدينة لبغضه له وماله منه، وما أراد بذلك إلا أن يبينه المنافقون فيقتلوه (فيض كاشاني، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۷۸)

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و یارانش برای جنگ عازم شدند، منافقین گفتند پیامبر علی علیه السلام را در مدینه به جای خود گذاشت چون از دست علی ناراحت بود و آزرده شده بود و پیامبر مایل است که منافقان علی را به قتل برسانند!

توجه داشته باشید اینگونه سخنان در سطح جامعه چه تاثیری دارد، متزلزل کردن حکومت اسلامی و شخص امیرالمومنین جزو اهداف اینکار می باشد.

سخن به سمع رسول گرامی اسلام رسید رسول گرامی اسلام در مقام تعلیم نوع مبارزه با جریان نفاق است و آن این است که باید در قبال تخریب شخصیت نفاق شخصیت سازی کرد این راهکاری است که در حال حاضر نیز میتواند دستگیر مسئولین و عموم مردم باشد.

رسول گرامی اسلام فرمود: إنك جلدۀ ما بين عيني، ونور بصري، وكالروح في بدني و... (فيض كاشانی، ۱۵۱۴ق، ج ۲، ص ۳۷۸).

خطاب به امیرالمومنین تو مانند پوست دربین چشمان من، نور چشمان من، روح در جسم من ...

در اینکه المومنین جانشین وجود با برکت نبی مکرم اسلام در مدینه هست بسیار جای تامل دارد که در ادامه به آن پرداخته می شود؛ صاحب تفسیر صافی هدف رسول گرامی اسلام از جایگزینی امیرالمومنین را اینچنین بیان می کند:

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ... وإن الله قد جعلك أمه وحدك كما جعل إبراهيم أمه تمنع جماعة المنافقين والكفار هيتك عن الحركة على المسلمين. (فيض كاشانی، ۱۵۱۴ق، ج ۲، ص ۳۷۸).

حاصل آنکه وجود مبارک امیرالمومنین در مدینه سبب پراکندگی منافقین و کفار می شود و این به سبب هیبت وجودی حضرت علی علیه السلام است.

با مطالعه کتب تاریخی میتوان این سخن را گفت که در غزوه تبوک منافقین کوردل عقده سالیان عمر خود را میخواستند خالی کنند از ساختن مسجد در مدینه و از قصد ترور رسول خدا در جریان همین غزوه (سیوطی، ۸۹۸ق، ج ۴، ص ۲۴۳) که در آیه ۷۴ سوره مبارکه توبه در این باره می فرماید: وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا ... ترجمه: صمیماتی اتخاذ کردند که موفق به انجام آنها نشدند.

و همچنین با مطالعه تاریخ به یک نتیجه دیگر نیز میتوان رسید که جنگ ها به عنوان یک استراتژیک نزد رسول گرامی اسلام بوده است در غزوه تبوک برای اینکه نقشه منافقین را برهم بریزند وجود مبارک امیرالمومنین را به عنوان جانشین خود مطرح می کنند، در توضیح این استراتژیک میتوان گفت، وقتی حضرت رسول صل الله و علیه و آله می فرماید: تو در مدینه بمان جو سنگینی در مدینه بپا شد که چرا پیامبرداماد خود را در این عملیات سنگین شرکت نداده. این سخن نشانه نفاق بالایی است که در مدینه وجود داشته است (مهدی طائب، بی تا، ص ۴۲) این

است استراتژی فکری رسول خدا در غزوه تبوک. میتوان جنگ تبوک را جنگی یاد کرد برای اینکه مردم منافقین را شناسایی کنند و حيله نخورند این یک استراتژیک در جنگ موته به فرماندهی اسامه بن زید هدف و استراتژی رسول خدا چیز دیگری بود چنانکه امیرالمومنین فرمود: علت لشکرکشی به فرماندهی اسامه این بود که منافقین در مدینه حضور نداشته باشند (مهدی طائب، بی تا، ص ۱۳) این نیز از توضیحات بخشی از باطن آیه ۱۰۷ سوره مبارکه توبه.

استمداد از کافران

منافقین طبق بیان آیات نورانی قرآن کریم دارای پشتوانه می باشند و منافقین در واقع مجریان نقشه می باشند، در دنیای امروز ما فهم این مطلب ساده است با نگاه کردن و اندیشیدن در اموری که رخ میدهد به راحتی میتوان فهمید که منافقین مجری نقشه ها می باشند در دنیای امروز ما خداناباوران نیز در لباس نفاق فعالیت های خود را انجام می دهند فعالیت هایی که در این کره خاکی صورت میگیرد اغلب رنگ نفاق دارد از گروه های تروریستی تا جریان های انحرافی عقیدتی سیاسی.

قرآن کریم درباره این موضوع اینگونه بیان می کند:

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مَّسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ فَاتْلُوهُمْ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ (احزاب، ۴)

ترجمه: هنگامی که آنها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می دهی؛ اما گویی چوبهای خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند! هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند؛ آنها دشمنان واقعی تو هستند، پس از آنان بر حذر باش! خداوند آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند؟!

در آیه بیان شده است **كَانَهُمْ خُشْبٌ مُّسَنَدَةٌ** در تفسیر مجمع البیان این قسمت از آیه اینگونه تفسیر شده است، گویا ایشان پیکرهای بی‌روحند خداوند آنها را در خالی بودن از عقل و فهم تشبیه بچوبهای دیوار فرموده به چیزی که هیچگونه روح (نه نباتی و نه حیوانی و نه انسانی) در آن نیست. و بعضی گفته‌اند: خداوند ایشان را تشبیه بچوب پوسیده موریانه خورده که هیچ خیر در آن نیست نموده که هر کس آن را به بیند خیال کند چوب صحیح و سالم است از جهتی که ظاهرش مصفاً و زیبا و باطنش بیفایده است، پس همین طور است منافق ظاهرش آراسته و شگفت‌آور و باطنش از خوبی خالی (بیستونی، ۱۳۹۰ش، ج ۲۵، ص ۳۸)

آیه به خوبی بیان می‌کند که منافق تکیه گاهی دارد و آن تکیه گاه اتاق فکر منافقین است یعنی مشرکان و کافران منافقین همانند چوب اند که تکیه گاه عقاید آن‌ها مشرکان و منافقان می‌باشد

توضیح کلی آیه

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ظاهراً خطاب و چون ایشان را ببینی و سخنان ایشان را می‌شنوی، خطاب به شخص معینی نیست، بلکه خطابی است عمومی به هر کس که ایشان را ببیند، و سخنان ایشان را بشنود، چون منافقین همواره سعی دارند ظاهر خود را ببرایند، و فصیح و بلیغ سخن بگویند. پس تنها رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مورد خطاب نیست. و منظور این است که بفهماند منافقین چنین وضعی به خود می‌گیرند: ظاهری فریبنده، و بدنی آراسته دارند به طوری که هر کس به آنان برخورد کند از ظاهرشان خوشش می‌آید، و از سخنان شمرده و فصیح و بجای آنان لذت می‌برد، و دوست می‌دارد به آن گوش فرا دهد، از بس که شیرین سخن می‌گویند و گفتارشان نظمی فریبنده دارد. (**كَانَهُمْ خُشْبٌ مُّسَنَدَةٌ**) جمله مورد بحث در مقام مذمت منافقین، و متمم جمله سابق است، می‌خواهد بفرماید: منافقینی که اجسامی زیبا و فریبنده و سخنانی جاذب و شیرین دارند، به خاطر نداشتن باطنی مطابق ظاهر، در مثل مانند چوبی می‌مانند که به چیزی تکیه داشته باشد و اشباحی بدون روحند، همان طور که آن چوب نه خیری دارد، و نه فائده بر آن مترتب می‌شود، اینان نیز همین طورند چون فهم ندارند. (**يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعُدُوّ فَاخَذَرَهُمْ**) این جمله مذمت دیگری است از ایشان، می‌فرماید منافقین از آنجا که در ضمیر خود کفر پنهان دارند، و آن را از مؤمنین پوشیده می‌دارند، عمری

را با ترس و دلهره و وحشت بسر می برند که مبادا مردم بر باطنشان پی ببرند، به همین جهت هر صیحه ای که می شنوند خیال می کنند علیه ایشان است ، و مقصود صاحب صیحه ایشان است.

(هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ) یعنی ایشان در عداوت با شما مسلمانان به حد کاملند، برای اینکه بدترین دشمن انسان آن کسی است که واقعا دشمن باشد، و آدمی او را دوست خود بپندارد.

(قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ) این جمله نفرینی است بر منافقین به قتل ، که شدیدترین شدائد دنیا است . و ای بسا اگر نفرمود (قَاتَلَهُمُ اللَّهُ - خدا آنان را بکشد) و باب مفاعله را بکار برد، برای همین افاده شدت بوده است . (قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ) این جمله برای انگیختن تعجب شنونده است ، می فرماید: چگونه از حق روی برمی گردانند؟ بعضی هم گفته اند: صرف توبیخ و سرکوب کردن است ، و جنبه استفهام ندارد(موسوی همدانی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۹، ص ۴۷۳-۴۷۴)

پیوند های منافقین

یکی دیگر از خصوصیات منافقین این است که دانسته شود رابطه ای که منافقین با هم دارند از چه نوع رابطه ای می باشد؟! قرآن کریم دو نوع رابطه کاری برای انسان ها تعریف می کند یعنی انسان ها در طول زندگی خود بر روی یکی از این ریل ها قرار دارند و در مسیر زندگی حرکت می کنند.

بیان دو نوع رابطه:

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ
 إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (توبه، ۶۷)

ترجمه: مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آنها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند؛ و دستهایشان را (از انفاق و بخشش) می بندند؛ خدا را فراموش کردند، و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (، و رحمتش را از آنها قطع نمود)؛ به یقین، منافقان همان فاسقانند!

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (توبه، ۷۰)

ترجمه: مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یک دیگریند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می کنند؛ نماز را برپا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!

بحث ما در این فصل بر سر این قسمت از آیات می باشد؛ در آیه اول مذکور الْمُتَّقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ و در آیه دوم وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دو تعبیر متفاوت و اساسی برای دو گروه متفاوت برای منافقین می فرماید: بعضهم من بعض و برای مومنین می فرماید: بعضهم اولیاء، اما سوال اساسی در این بحث یک تفاوت این دو تعبیر در چیست و کدام بر دیگری ترجیح دارد؟

قبل از پاسخ دادن به این سوال چند آیه ذکر می شود تا بتوان پاسخ دقیقی به این سوال داد، در این آیات دو عبارت مذکور ذکر شده است، در برخی از این آیات عبارت بعضهم اولیاء لبعض برای ظالمین و مشرکان استفاده شده است، و عبارت بعضهم من بعض برای مومنان!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (مائده، ۵۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصارا به دوستی برمگزینید، آنان خود دوستان یکدیگرند. هر کس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمره آنهاست و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند.

إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (جاثیه، ۱۹)

اینان تو را هیچ از خدا بی نیاز نمی کنند و ظالمان دوستداران یکدیگرند، و خدا دوستدار پرهیزگاران است.

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ
 أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ (نساء، ۲۵)

و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان باایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند -خدا به ایمان شما آگاه‌تر است؛ و همگی اعضای یک پیکرید.

طبق جستجو هایی که نویسنده مقاله در این باب کرده است به این نتیجه رسیده است که قرآن کریم برای منافقین وصف اولیاء را ذکر نکرده است و فقط از عبارت بعضهم من بعض استفاده کرده است، اما همین عبارت را برای کافران، یهود، مسیح ذکر کرده است که خود جای تامل دارد.

اما واقعا آیه ۶۷ سوره مبارکه توبه در صدد بیان چه چیزی می باشد، آیا این یک نقطه (بعضهم من بعض) قوت محسوب می شود و یا نقطه ضعف؟

نقطه‌ی مثبتی که باز در این‌جا باید از نظر دور نماند، این است که «المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض» یعنی این منافقین از یک گروهند. در مورد «المؤمنون و المؤمنات» می فرماید: «بعضهم اولیاء بعض» پیوسته‌ی به یکدیگرند. بین منافقون و منافقات، آن صمیمیت و صفا و وحدت هرگز به وجود نخواهد آمد. بالاخره در این جبهه‌ی واحد کفر و استکبار، اختلاف و تشتت رأی و تعارض قوا و نیروها با یکدیگر به قدری وجود خواهد داشت که اگر مؤمنین وقت‌شناس وجود داشته باشند و بخواهند از فرصتها استفاده کنند، میتوانند آنها را ریشه کن کنند؛ لیکن ظاهر قضیه آن است که اگر خطر واحدی مجموعه‌ی قدرت مادی عالم و این امپراتوری خطرناک نفاق را تهدید بکند، آنها دستشان در دست یکدیگر است (بیانات رهبری در دیدار ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور ۱۳۷۰/۰۶/۲۵)

با تامل و تدبر میتوان گفت که بیان دوم بعضهم اولیاء بعض اولی و احسن بر بیان اول می باشد، زیرا بسیار ظرافت کلامی در آن وجود دارد برای بیان واضح تر با ذکر دو مثال توضیح داده می شود: یکبار می گوئیم الإبن

بعض آیه و بار دیگر می گویم الابن يتولى أباه عبارت دوم شامل عبارت اول می باشد علاوه بر این تاکید معنوی نیز دارد، در حالت اول ممکن است ابن بعض غیر آیه نیز باشد اما در عبارت دوم هرگز این احتمال راه ندارد و مفهومی این است الابن کل آیه بدون اینکه احتمال ابن غیر آیه باشد بنابراین هم شامل عبارت اول می شود و هم تاکید بر آن دارد.

همبستگی که در عبارت دوم وجود دارد در عبارت اول وجود ندارد، همین سبب استقامت مومنین است دلیل قرآنی بر این سخن سوره مبارکه حشر می باشد:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَصَرُوهُمْ لَيُؤْتِنَّ الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ (حشر، ۱۱، ۱۲)

ترجمه: آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: «هرگاه شما را (از وطن) بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت و هرگز سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد؛ و اگر با شما پیکار شود، یاریتان خواهیم نمود!» خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند! اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند، و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد، و اگر یاریشان کنند پشت به میدان کرده فرار می کنند؛ سپس کسی آنان را یاری نمی کند!

حاصل آیه اینکه مطابق نبودن شعار و عمل کرد منافقین است، اینکه اینان بر سر وعده های خود نیستند به علت پیوند بعضی من بعضی است که در آنها وجود دارد! این نقطه ضعف در وجود منافقین است.

به عبارت دیگر همانا منافقین چه مردان و چه زنان در قبایح اخلاقی شبیه یک دیگرند، منافقین بعضی هایشان هم دیگر را مددسانی می کنند، و تنها برخی دوستدار دیگری هستند و زمانی که خطری را ببینند از عرصه فرار می کنند. بنابراین آیه ۷۰ سوره مبارکه توبه بیانگر این است که مومنین رابطه ولایی با هم دارند و اینکار باید

در بین مومنین حتما رونق داشته باشد، در اینجا پاسخ به یک سوال مقدر بدهیم و آن اینکه چرا در آیه ۲۵ سوره مبارکه نساء برای مومنین از عبارت *بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ* استفاده کرده است؟ در پاسخ به این سوال میتوان گفت این عبارت در بیان حداقل نوع رابطه مومنین با یکدیگر در ارتباط در درون جامعه می باشد اما در آیه ۷۰ سوره توبه در بیان ارتباط مومنین با یکدیگر در مقابل دشمنان از جمله منافقین می باشد. قرآن کریم رقیب سرسخت مسلمین را هرگز منافقین اعلام نکرده است بلکه فرموده:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا... (مائده، ۸۲)

ترجمه: بطور مسلم، دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت... .

حال چرا دشمنترین دشمنان مومنین، یهود و مسیحیت هستند؟ میتوان گفت به دلیل پیوند ارتباطی ولایی آن ها (یهود و مسیحیت) با یکدیگر است قرآن کریم در این باره می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (مائده، ۵۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصارا به دوستی برمگزینید، آنان خود دوستان یکدیگرند. هر کس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمره آنهاست و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند.

یعنی اینها نیز ارتباط ولایی با یکدیگر دارند و به همین سبب سرسخت ترین دشمنان، اینان معرفی شده اند. اما اینکه در سوره مبارکه توبه در مقابل نوع پیوند منافقین قرآن کریم ارتباط ولایی مومنین را مطرح می کند هشدار جدی است برای مومنین و اشاره است به ضربه های ناگهانی منافقین.

برای اینکه معنای رابطه ولایی به صورت دقیق در ذهن مخاطب گرامی جای بگیرد لازم است درباره لفظ اولیاء توضیحاتی بیان شود^۱.

طبق این، معنای ولاء برای قرب مکانی و قرب به لحاظ نسبت، دین، صداقت، نصرت و اعتقاد، استعاره آورده می شود و مومنین باید در تمامی زمینه های مذکور قرابت زیادی با یک دیگر داشته باشند)

(د) راهکار قرآنی در برخورد با نفاق

سیاست حذر و احتیاط

در توضیح این بحث باید گفته شود که برای کیفر دادن منافقین هرگز منتظر این نیستیم که کاری بر علیه مومنین انجام دهند و البته ما دامی که اقدامی هم نکرده اند اقدامی از جانب مومنین داده نمی شود اما باید به دقت مسائل را بررسی کرد تا کاری را بر علیه مومنین انجام ندهند به این نوع سیاست سیاست حذر و احتیاط میگویند و این نوع سیاست در قرآن کریم به اینصورت بیان شده است: هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرَهُمْ... (منافقون، ۵)

علامه طباطبایی رحمت الله علیه در توضیح این آیه اینگونه میفرماید: یعنی ایشان در عداوت با شما مسلمانان به حد کاملند، برای اینکه بدترین دشمن انسان آن کسی است که واقعا دشمن باشد، و آدمی او را دوست خود بیندارد (موسوی همدانی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۹، ص ۴۷۳)

۱. کلمه اولیاء جمع مکسر ولی می باشد، و در معاجم تقریبا به یک صورت معنی کرده اند، راغب اصفهانی در بیان معنای ولی گفته است: ولی: الولاء والتوالی أن يحصل شیئان فصاعدا حصولا لیس بینهما ما لیس منهما، ویستعار ذلک للقرب من حیث المكان ومن حیث النسبة ومن حیث الدین ومن حیث الصداقة والنصرة والاعتقاد، والولایة النصره، والولایة تولى الامر، وقيل الولایة والولایة(الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۸۶۶).

همچنین شهید مطهری نیز اینگونه این آیه را توضیح می دهند: اما اینکه سیاست پیغمبر اکرم در مورد منافقین چه سیاستی بود، درباره منافقین اهل مدینه مورد اتفاق است. سیاست ایشان درباره منافقین سیاست حذر و احتیاط بود، نه اینکه کسانی که تظاهر به اسلام می کنند، مادامی که عملی بر ضد انجام نداده‌اند، اینها را پیغمبر اکرم بکشد، این طور نبوده است (مطهری، ۱۳۷۷ش، ج ۷، ص ۱۰۵). یعنی اینها را تحت نظر داشته اند تا اقدامی نکنند.

نفاق از بدو ظهور اسلام از اساسی ترین مباحث مطرح بوده که همچنان این مبحث از اساسی ترین مباحث دنیای امروز است، با ایراد سخن از نفاق در حقیقت بحث از جریان های فکری یک جامعه صورت میگیرد. با مطالعه در زمینه نفاق و آشنایی از خصوصیات این جریان بسیار باید مراقب دشمن قسم خورده انسان و همچنین نفس آدمی بود، مرز بین مومن و منافق بسیار ظریف، و لطیف تر از آن است که اندیشیده می شود، پس از کسب آگاهی لازم در این موضوع باید آماده جهاد و مبارزه شد، مبارزه با این جریان نیاز به ابزارهایی از قبیل ارتباط ولایی بین مومنین و... دارد، تا شرایط پیروز صحنه نبرد بودن فراهم گردد، که در این مقاله آشنایی کامل از ابعاد مختلف مسئله صورت گرفته است.

۱. بیستونی، محمد (۱۳۹۰). ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، (چاپ اول). مشهد: آستان قدس رضوی.
۲. حرعاملی، ابو جعفر (۱۱۰۴ق). وسائل الشیعه. بیروت: دارالاحیاء تراث.
۳. حسین بن محمد، راغب اصفهانی (۱۴۱۶ق). المفردات فی غریب القرآن. بیروت: الدارالشامیه.
۴. شرف الدین، سید عبدالحسین (بی تا). تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره. قم: موسسه نشر اسلامی.

۵. عبد الرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی (بی تا)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. بیروت: دارالفکر.
۶. قرآن کریم.
۷. قرشی، سید علی اکبر (۱۴۱۲ق)، قاموس قرآن، (چاپ ششم). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۸. کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، (چاپ چهارم). تهران: انتشارات صدر.
۹. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار. بیروت: دارالاحیاء تراث.
۱۰. مصطفی، ابراهیم و همکاران (۱۴۲۵ق)، معجم الوسیط (چاپ چهارم). قاهره: مجمع اللغة العربیه.
۱۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷ش)، آشنایی با قرآن ۷. قم: انتشارات صدرا.
۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۷۹ش)، یادداشت ها جلد دوم، (چاپ اول). قم: انتشارات صدرا.
۱۳. مکارم شیرازی، مکارم (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، (چاپ سی و دوم). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. موسوی، سیدمحمدباقر (۱۳۷۲ش)، ترجمه تفسیرالمیزان. چاپ دوم. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. نعمان العکبری، محمد بن محمد (بی تا) الجمل النصره فی حرب البصره، (چاپ سوم). قم: مکتبه الداوری.

۱۶. نهج البلاغه.

۱۷. طائب، مهدی (بی تا)، مهارانحراف، بی جا، بی نا.